



# کلبه‌ی عموتام

اثر هریت بیچر استو  
ترجمه‌ی محسن سلیمانی



{متن کوتاه شده}

عصر یک روز سرد فوریه، دو مرد نجیب‌زاده، در سالن پذیرایی مجلل خانه‌ای در شهر پ در کنتاکی، تنها کنار هم نشسته بودند. مستخدمی در آن جا نبود. صندلی‌های دو مرد خیلی به هم نزدیک بود و ظاهراً درباره‌ی موضوع مهمی صحبت می‌کردند. یکی از مردان، کوتاه قد و تنومند بود و بیش از حد به سر و وضع خود رسیده بود: جلیقه‌ای پرزرق و برق و رنگ و وارنگ به تن داشت و دستمال گردنی آبی با خال‌های زرد به گردنش بسته بود. انگشتان پت و پهن و زمختش پر از انگشترهای تزیینی بود و زنجیر طلای ساعت کلفتی داشت که یک مشت انگشتر و